



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi 10.22059/jhss.2022.335707.473519

The identity of Cyrus the Great in Sassanids historiography; Some figures with this name in the borders of Ērānshahr

Sorena.firouzi^{1,*}, Arezoo Rasooli Taleghani²

1. Corresponding Author, PhD student in archeology, majoring in history, Mazandaran University. E-Mail: Sorena.firouzi@gmail.com
2. Assistant Professor of History Department of Shahid Beheshti University. Email: a_rasouli@sbu.ac.ir

Article Info.

Received: 2021/12/16

Accepted: 2022/11/09

Keywords:

Cyrus, Sassanids, Ardashir I, Movses Khorenatsi, Edessa, Yaz II Culture

Abstract

Following the content of Pahlavi texts (Middle Persian) and the reflection of their information heritage in the historiography of the Islamic period, today there is a consensus that at least since the Sassanid era to the era of modern studies, Cyrus II was not known to the Sassanid court and society, In such a way that his historical identity is described according to archeological documents and written sources. Whether this was due to the natural flow of time and the loss of the ability to read previous lines or the loss of written data, or a coercive decision, is one of the debates of the leading article. This research first examines a possible and documented dimension of the evolution of historical information prior to the Sassanid period and then deals with the issue of what signs of recognition and non-recognition of Cyrus the Great can be traced during the Sassanid period. Based on this writing, there are evidences in the western borders of the Sassanid Empire that show that there was a documented knowledge of the appearance and identity of Cyrus in the same historical form. Why and how part of the historical information related to the Achaemenid era and especially the era of Cyrus the Great was left out of the process of court historiography in the early Sassanid period is the fundamental basis of the upcoming study.

*Corresponding Author: E-mail: Sorena.firouzi@gmail.com

How To Cite: Firouzi, S., rasouli, A. (2022). The identity of Cyrus the Great in Sassanids historiography; Some figures with this name in the borders of Eranshahr. *Journal of Historical Sciences*, 14(2): 86-109.

Publisher: University Of Tehran Press.



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۳۰



مقاله علمی-پژوهشی

هویت کوروش بزرگ در تاریخ‌نگاری ساسانیان؛

شخصیت‌هایی با این نام در مرزهای ایران‌شهر

سورنا فیروزی^{۱*}، آرزو رسولی طالقانی^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، گرایش دوره تاریخی، دانشگاه مازندران. رایانامه: Sorena.firouzi@gmail.com

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی. رایانامه: a_rasouli@sbu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۵	پیرو محتوای متون پهلوی ساسانی (فارسی میانه) و بازتاب میراث اطلاعات آن‌ها در تاریخ‌نگاری دوره اسلامی، امروزه این اتفاق نظر وجود دارد که دست‌کم از روزگار ساسانی تا عصر مطالعات نوین، کوروش بزرگ هخامنشی، آن‌گونه که هویت تاریخی‌اش مطابق با سندهای باستان‌شناختی و منابع مکتوب وصف شده، مورد شناخت دربار و جامعه ساسانی نبوده است. این‌که آیا علت این مسئله، جریان طبیعی گذشت زمان و از میان رفتن قدرت قرائت خطوط پیشین و یا ازدست‌رفتن داده‌های مکتوب بوده‌است یا یک تصمیم قهری، یکی از بحث‌های مقاله پیش‌رو است. این پژوهش، ابتدا به بررسی بُعدی ممکن و مستند از تحولات اطلاعات تاریخی پیشین به دوره ساسانی می‌پردازد و سپس، به این مسئله می‌پردازد که چه نشانه‌هایی از شناخت و نبود شناخت از کوروش بزرگ، در روزگار ساسانیان، قابل پیگیری است. مبتنی بر این نوشتار، در حدود مرزهای غربی شاهنشاهی ساسانی، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهند شناخت مستند از سیما و هویت کوروش به همان شکل تاریخی‌اش وجود داشته‌است. این‌که به چه علت و به چه نحوی بخشی از اطلاعات تاریخی مرتبط با روزگار هخامنشی و به‌ویژه عصر کوروش بزرگ، از روند تاریخ‌نگاری درباری، در روزگار اولیه ساسانی کنار گذاشته شده‌است، پایه بنیادین مطالعه پیش‌رو است.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۸	
واژه‌های کلیدی: کوروش، ساسانیان، اردشیر بابکان، موسی خورنی، ادسا، فرهنگ یاز II	

* رایانامه نویسنده مسئول: Sorena.firouzi@gmail.com

استناد به این مقاله: فیروزی، سورنا؛ رسولی طالقانی، آرزو (۱۴۰۱). هویت کوروش بزرگ در تاریخ‌نگاری ساسانیان؛ شخصیت‌هایی با این نام در مرزهای ایران‌شهر. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۴(۲): ۸۶-۱۰۹.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

دوره هخامنشی فصل مشترک تاریخ بسیاری از سرزمین‌های آسیای میانه، آسیای جنوبی، آسیای غربی، قفقاز، بالکان در اروپا و شمال خاوری آفریقا به حساب می‌آید و تحولات فرهنگی و سیاسی آن که بیش از سه سده اثرگذاری داشته است، قابلیت ردیابی باستان‌شناختی و تاریخی دارد. گرچه پیشینه حاکمیت پارسیان دست‌کم به نیمه اوایل سده هفتم پیش از میلاد و حکومت «چیش‌پیش» شاه انشان می‌رسد (Kent, 1946: 21)، اما آن چیزی که به عنوان شاهنشاهی هخامنشی یا شاهنشاهی نخست پارس شناخته می‌شود، از زمان تصرف هگمتانه به دست کوروش بزرگ (۵۴۹/۵۵۰ پ.م.) تا مرگ داریوش سوم (۳۳۰ پ.م.) است. از این برهه، یعنی از سلطنت کوروش مذکور تا ابتدای سلطنت داریوش سوم، از شخصیت‌ها، کردارها و رخداد‌های بازه زمانی یادشده، ذکری در متون مرتبط با تاریخ ملی یا اساطیر ایرانی نیست، بلکه پس از اسطوره داراب، مسأله داریوش سوم (دارا) و اسکندر دیده می‌شود که قابلیت انطباق با تاریخ استنادی و علمی را دارد.

از طرفی، تاریخ اساطیری ایران که سرشار از شخصیت‌های مرتبط با دو سلسله ناشناخته پیشدادی و کیانی یا کوی‌ها است، در جایی با داده‌های باستان‌شناسی شناخته می‌شود (بنگرید به تحلیل مقاله "Boroffka & Sverchkov, 2013" و نیز بخش انتهایی این مقاله در ادامه) که وارد داستان‌های شبه تاریخی داراب، دارا و اسکندر می‌شوند. این که چگونه، محتوای متون سنتی شرقی (چه متون پهلوی و چه مورخان دوره اسلامی)، دارای چنین بافت اسطوره‌ای-اند، معمای مورد توجه محققان در این صدسال اخیر بوده است، به ویژه آن که نوشته‌های کتاب مقدس و مورخان ارمنی و یونانی کمابیش در دسترس کاتبان منابع یادشده بوده است تا به واسطه آن‌ها، همانند اروپاییان و یهودیان، با سرگذشت پیش از روزگار ساسانی ایران، به طور درست و بر مبنای اطلاعات دست اول روبرو شوند.

۱-۱. ضرورت پژوهش

با توجه به این که دوره هخامنشی بخش بزرگ و مهمی از تاریخ ایران است و به طور کلی ششمنطقه پیشتر یادشده در آسیا، اروپا و آفریقا را دربرمی‌گیرد، از این رو لازم است به طور دقیق بررسی کنیم چه عواملی موجب شده تا در متون پهلوی و به پیروی از آن‌ها،

نوشته‌های مورخان دوره اسلامی، اشاره درستی از تاریخ هخامنشی و به ویژه کوروش بزرگ نشود؟ همین امر موجب فرضیه‌پردازی‌های مختلفی جهت توجیه چرایی آن شده است.

۲-۱. فرضیه و پرسش‌ها

با در نظر گرفتن دو مولفه، به نظر می‌آید که شرایط شناخت کمابیش درستی از شخصیت کوروش بزرگ در دوه ساسانی وجود داشته است. یکی از این دو مورد، وجود آثاری چون کتاب مقدس نزد یهودیان ساکن در ایران بوده است و دیگری، متون یونانی در همسایه غربی ساسانیان، یعنی روم و روم شرقی و با توجه به آشنایی قشری از دبیران دربار ساسانی با زبان یونانی، امکان آشنایی با محتوای این نوشته‌ها بوده است. بنابراین، با در نظر گرفتن این فرضیه، مقاله پیش‌رو در پی پاسخ‌دهی به دو پرسش زیر است:

(۱) چه نشانه‌هایی از شناخت کوروش بزرگ در آثار مکتوب مرتبط با دوره ساسانی وجود داشته است؟

(۲) چه اتفاقی برای محتوای متون در داخل ایران ساسانی افتاده است که تاریخ‌نگاری این عصر از بازنویسی اطلاعات مرتبط با شخصیت کوروش بزرگ و به طور کلی تاریخ هخامنشیان به دور مانده است؟

۳-۱. روش و پیشینه تحقیق

آنچه در این مقاله مورد ارزیابی قرار گرفته است، در گام نخست، تحلیل کلیه داده‌های متون و منابع مکتوب تاریخی است. سپس با یاری گرفتن از برخی شواهد باستان‌شناختی مرتبط با موضوع مورد بحث و نیز ملاحظه جهان‌بینی آیین زرتشتی، به تحلیل داده‌های استخراجی از متون و بررسی انطباق‌های ممکن میان محتوای آن‌ها و مولفه‌های باستان‌شناختی پرداخته شده است.

درباره موضوع مورد بحث، پژوهش‌های مختلفی صورت گرفته است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به مقالات و نوشته‌های یارشاطر که برمبنای نظر نولدکه بود (Yarshater, 2006؛ یارشاطر، ۱۳۹۴؛ دریایی (۱۳۹۲)، مهرآبادی (۱۳۸۰)، شهبازی (۱۳۸۹؛ ۱۳۹۲؛ ۱۳۹۶)، دریایی (2018)، نوشته مشترک ایمان‌پور، زرین‌کوب و حجتی نجف‌آبادی (۱۳۹۲)، فیروزی (۱۳۹۹) و (۱۴۰۱) و نوشته مشترک رسولی و بابادی (۱۴۰۰) اشاره کرد که همگی حول دو نظر شناخت

و یا عدم شناخت و آگاهی از هخامنشیان نزد تاریخ‌نگاری ساسانی تدوین شده‌اند. در این میان نظر سومی وجود دارد، مبنی بر این که این شناخت، نه به صورت مستقیم، بلکه در قالب هویت‌شناسی اساطیری و عمدتاً در سیمای کی‌خسرو به دوره ساسانی رواج داشته است (بنگرید به ادامه مقاله).

۲. کوروش بزرگ و هخامنشیان از منظر محتوای منابع مکتوب تاریخی و باستان‌شناختی

این مسأله مبحثی بسیار گسترده و مفصل است و مرتبط با مقوله منبع‌شناسی عمومی دوره هخامنشی و تخصصی روزگار کوروش بزرگ. روی هم رفته، منابع مرتبط با این موضوع به سه بخش کلی تقسیم می‌شوند:

(۱) منابع مکتوب باستان‌شناختی شامل نوشته‌های مختلف یافت‌شده بر روی مهرها و اثر مهرها (ر.ک به Garrison, 2001)، الواح گلی (بنگرید به Cameron, 1948 and Hallock, 1969)، سطوح سنگی و فلزی (بنگرید به Kent, 1946 and 1950)؛

(۲) منابع مکتوب تاریخی شامل آثار نویسندگان و مورخان معاصر با همان روزگار؛
(۳) متون مرتبط با روزگار پس از عصر هخامنشی.

عمده منابع گروه اول (نمونه‌های نوشتاری مختلف) مربوط به خود عصر هخامنشی هستند و اندک‌موردی چون «گاه‌نگار نبونئید» (*Nabonidus Chronicle*) یا «سیاهه شاهان اوروک» (*Uruk Kings list*) نیز سندهای باستان‌شناختی مکتوب در پیوند با اندکی پیش یا پس از روزگار مورد بحث‌اند (ر.ک Van Dijk, 1962:53-60). آثار گروه دوم، شامل بخش‌هایی از تورات (مثل کتاب *دانیال*) (بنگرید به تورات؛ کتاب مقدس، ۱۸۹۵) و متون نویسندگان یونانی‌زبان هم‌عصر روزگار هخامنشی-هرودوت در روزگار خشایارشا یکم (Herodotus, I-IX)، کتسیاس (خلاصه *فوتیوس*، ۱۳۸۰) و *گزنفون* (گزنفون، ۱۳۸۴) در عصر اردشیر دوم هستند. گروه سوم از نوشته‌های تاریخی، دارای تنوعی از قدمت زمانی‌اند و از روزگار نویسندگان یونانی، رومی و سریانی تا مورخان دوره اسلامی چون ابن‌عبری (ابن‌عبری، ۱۳۷۷) را در برمی‌گیرند و روی هم رفته، اطلاعات کمابیش قابل انطباق با شواهد باستان‌شناختی ارائه می‌کنند. مضاف بر آن، شماری داده‌های تکمیلی مناسب نیز از محتوای این منابع گروه سوم قابل استخراج است که در دو دسته پیشین وجود ندارند.

در ضلع دیگر مورد بحث، محتوای تاریخ سنتی یا اساطیری ایران قرار دارد. در این محتوا، به طور کلی با دو سلسله به نام‌های پیشدادیان و کیانیان یا گوی‌ها روبرو می‌شویم (بنگرید به اغلب نوشته‌های مورخان دوره اسلامی چون طبری، ۱۳۵۳: ج ۱ و ج ۲؛ فردوسی، ۱۳۸۵؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ج ۱ و ...) که از منظر باستان‌شناسی ناشناخته‌اند. مولفه مذکور از جایی برای موضوع این مقاله اهمیت پیدا می‌کند که از عصر حماسی خارج و وارد دوره‌ای شبه تاریخی و مرتبط با وقایع دربار کی‌ویشتاسپ بلخی و زرتشت می‌شویم. طبق باور زرتشتی، زرتشت در چهل و دو سالگی، برابر با سال سی‌ام از سلطنت ویشتاسپ پسر لهراسپ وارد بلخ شد و به دربار او مراجعه کرد (گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۳۶؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۷۷/۲ و ۴۸۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱). این مسأله بر مبنای جهان‌بینی زرتشتی، در سال اول از هزاره مشترک و جاری بین زرتشت و اردشیر بابکان -در چیدمان هزاره‌های دوازده‌گانه صورت گرفته است (بندهش، ۱۳۸۰: ۱۴۰-۱۳۹)؛ هزاره‌ای که ادامه آن از این قرار است: ادامه حیات زرتشت تا درگذشت او، ادامه سلطنت ویشتاسپ پس از درگذشت زرتشت، سلطنت بهمن نوه ویشتاسپ، سلطنت همای دخت بهمن، دوران شبه هخامنشی داراب، سلطنت دارا یا داریوش سوم، عصر اسکندر و «کرده‌خدایان» (از دید تاریخ‌نگاری ساسانی-زرتشتی و در واقع دوره جانشینان اسکندر و اشکانیان) و نهایتاً روزگاری که اردشیر بابکان هم در آن قرار دارد (همان: ۱۴۰). چنان‌که دیده می‌شود در این نگرش، اثری از کوروش و بخش بزرگی از دوره هخامنشی نیست.

در ضلع سوم بحث، به بقایای باستان‌شناختی فرهنگی از عصر آهن آسیای میانه و شمال افغانستان (سرزمین‌های مرتبط با خاستگاه آیین زرتشتی) برمی‌خوریم که دو مولفه بنیادین این آیین را به زبان باستان‌شناسی نشان می‌دهد. در محوطه‌های مرتبط با فرهنگ یاز و به ویژه دو دوره دوم آن (یاز II)، نشانه‌هایی از رواج اصطلاحاً «تدفین آسمانی» (دخمه کردن) و برافتادن قبور چاله‌ایاوج می‌گیرد که محققان آن‌ها را برابر با پیدایی آیین زرتشت در خاستگاه شرقی و آسیای مرکزی می‌دانند (Boroffka & Sverchkov, 2013 and Bendezu-Sarmiento & Lhuillier, 2013). شرح مفصلی در این باره در مقالات باستان‌شناسی دوره یازآمده که از حوصله این مقاله با زمینه تاریخی به دور است، اما شایان ذکر است که حتی جهت حرکت و گسترش دوره دوم یاز، به ویژه حدود میانه تا اواخر فاز آ، به مثابه یک جنبش سیاسی-دینی و مرتبط با روزگار پیدایی آیین زرتشت یا به اصطلاحی دیگر، «طوفان بلخی» در بحث این مقوله قرار گرفته است (بنگرید به Boroffka & Sverchkov, 2013).

۳. بررسی نقاط مشترک ممکن میان تاریخ اساطیری و تاریخ علمی

با تحلیل محتوای متون، می‌توان دید که پس از زرتشت، دوباره روند گزارش‌ها، درگیر شخصیت‌ها و کردارهای اساطیری می‌شود؛ ادامه فرمانروایی کی ویشتاسپ، ماجرای اسپندیار، حکومت بهمن و نهایتاً سلطنتی شبیه به اسطوره سمیرامیس برای همای، دخت بهمن مواردی‌اند که به دلیل ناشناخته بودن، باید از آن‌ها به عنوان صرفاً یک بازه زمانی سپری‌شده بگذریم تا آن‌که با رسیدن داستان به «داراب»، رگه‌هایی از تاریخ شناخته را پیدا می‌کنیم. می‌دانیم که در اساطیر، همای دخت بهمن به طور موقت فرمانروای بلخ در روزگار کیانی می‌شود، اما تاج و تخت را برای خود حفظ و فرزند نوزاد خود را از کاخ بیرون می‌کند. اما سرانجام و طی وقایعی این نوزاد از بین نمی‌رود، بلکه شناخته می‌شود، به کاخ بازمی‌گردد و پس از همای، به قدرت می‌رسد (بنگرید به ادامه). پس از داراب نیز حکومت دارا و اسکندر مطرح می‌شود. در این بازه زمانی است که اندکاندک شباهت‌هایی میان داده‌های برآمده از تحلیل تاریخ علمی مرتبط با هخامنشیان، وقایع آن‌ها و چهره‌های مرتبط با این سلسله رو می‌شوند. به این ترتیب، داده‌های کتسیاس که به نقل او، برگرفته از اطلاعات بایگانی شاهی دربار هخامنشی بوده‌اند، نشان می‌دهند که پیوست بلخ و سرزمین‌های پیرامونی این شهریاری به جهان‌شاهی (=امپراتوری) رو به رشد هخامنشی، به دست کوروش بزرگ پس از فتح هگمتانه (۵۴۹/۵۵۰ پ.م.) و پیش از سقوط سارد (۵۴۷ پ.م.) روی داده است (خلاصه فوتیوس، ۱۳۸۰: ۱۹-۳۳). به عبارت دیگر، کوروش یک سال پیش از تصرف سرزمین لیدی، بلخ و سرزمین‌های خاوری احتمالاً زیر نفوذ بلخ را تصرف کرده است. بر مبنای آن چه درباره این رخداد در دست است، کوروش توانست بلخ را با سرعت غافل‌گیر کند و در نتیجه به دور از درگیری خاصی، بلخ و سرزمین‌هایش از آن جهان‌شاهی پارس شدند (همان). این واقعه همسانی جالب توجهی با سرآغاز داستان داراب دارد. چنان‌که پیشتر آورده شد، در درون‌مایه‌ی تاریخ ملی ایرانیان این گونه آمده است که همای فرزندی به نام داراب داشت که او را از دربار دور کرد، اما سرانجام به دور از خونریزی، پس از آن‌که داراب در نبرد در غرب شرکت کرد (یک خاطره اساطیری از فتح هگمتانه یا سارد؟)، تاج و تخت بلخ را تسلیم او کرد (شاهنامه فردوسی، ۵/پادشاهی همای؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۸۶/۲؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۱/۲۲۶ و ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۴۷-۲۴۴).

۴. تحلیل شخصیت داراب

داراب شخصیتی در متون تاریخ ملی ایرانیان و کتب تاریخی دوره اسلامی و هشتمین شاه سلسله کیانی یا کوی‌ها معرفی شده است. او در منابع مذکور، عمدتاً دوازده سال و بین بازگشت دو واقعه، «رفتن او از غرب به بلخ» و «سپردن حکومت به دارا»، فرمانروایی کرده است. از طرف دیگر، واریسی زندگی‌نامه و کردارهای او و قیاس آن‌ها با رخداد‌های مرتبط با تاریخ هخامنشی و حتی نام وی به طور واضح نشان می‌دهد داراب شخصیتی آمیخته از چند شاه هخامنشی است و سرگذشت و کردارهایش نیز بیان‌گر شرح حال سه شاه تاریخی این سلسله بوده است؛ آن‌جا که برید می‌سازد و در سرزمین‌های گوناگون از جمله اروپا فتوحات می‌کند و دشمنان را کنار می‌زند (طبری، ۱۳۵۳: ۴۸۸/۲؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۴۹-۲۴۸؛ بلعی، ۱۳۸۶: ۶۲۹ و مستوفی، ۱۳۸۷: ۹۵)، داریوش اول یا بزرگ است، آن‌جایی که با پدر اسکندر مرتبط است یا به او هشدار می‌دهد (شاهنامه فردوسی، ۵/پادشاهی داراب، بخش ۳: ۳۰-۱؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۴۹؛ بلعی، ۱۳۸۶: ۶۳۰ و مستوفی، ۱۳۸۷: ۹۵) اردشیر سوم است و به نظر می‌رسد در این‌جا و در سرآغاز ظهور خود در تاریخ اساطیری- که حکومت را از همای، بانوی بر تخت نشسته‌ی بلخ می‌گیرد- کوروش بزرگ باشد. جالب توجه است که دوران پرورش نوزادی و کودکی داراب یعنی طرد از کاخ، بالیدن نزد خانواده‌ای از طبقه پایین، انجام دادن کردارهای متفاوت و نهایتاً شناخته شدن از سوی بزرگان و بازگشت به دربار (فردوسی، ۵/پادشاهی همای: ۱۲-۲۷۵، بخش‌های ۷-۲؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۸۵-۴۸۶/۲؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۴۶-۲۴۷ و بلعی، ۱۳۸۶: ۶۲۷) شبیه به توصیفات هرودوت درباره ماجرای زایش و کودکی کوروش بزرگ (Herodotus, I: 108-116) و مشابه با وقایع فتح بلخ به دست او پیرو گزارش کتسیاس (خلاصه فوتیوس، ۱۳۸۰: ۱۹-۳۳) است. از این‌رو، چنان‌چه سه سال پایانی حکومت ناشناخته و اسطوره‌ای همای (آخرین کوی مفروض بلخ پیش از تصرف آن به دست کوروش بزرگ) را یک سال پیش از سقوط سارد در نظر بگیریم، این نقطه زمانی سال ۵۴۸ پ.م. خواهد شد. این چنین دیده می‌شود که داستان سلطنت داراب درست شامل یک بازه زمانی دوپست و دوازده ساله (از سقوط بلخ، حدوداً در سال ۵۴۸ پ.م. تا سال یکم داریوش سوم در تاریخ، برابر با ۳۳۶ پ.م.) می‌شود. اما در اسطوره، مدت زمان سلطنت او را غالباً دوازده سال قید کرده‌اند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۵۱ و مستوفی، ۱۳۸۷: ۹۶) این که این زدایش مدت زمان دوپست ساله کامل چگونه رخ داده است، نکته مهمی است که در ادامه آورده می‌شود.

لازم به ذکر است که نبود بخش بزرگی از تاریخ هخامنشیان در مستندات روزگار اسلامی، به ویژه شاهنامه فردوسی، موجب فرضیاتی چون همسان‌پنداری یک شخصیت پیشازرتشتی و اساطیری مثل کی‌خسرو با کوروش بزرگ شده (بنگرید به خالقی مطلق، ۱۳۷۴) که خود اختلاف نظر زیادی ایجاد کرده است (بنگرید به ادامه).

۵. کوروش و کی‌خسرو

بر مبنای مشابهت «کلیت» چگونگی پرورش کی‌خسرو در اساطیر و کوروش در تاریخ و دورگه بودن تبارنامه آن دو (تورانی- ایرانی برای اولی و مادی- پارسی برای کوروش)، از سوی برخی از محققان معاصر چون «خالقی مطلق» (بنگرید به بالا)، همسان‌پنداری میان کی‌خسرو بر مبنای محوری محتوای شاهنامه فردوسی و زندگی‌نامه کوروش بزرگ بر پایه کتاب اول هرودوت مطرح شده است. از طرف دیگر، وجود اشاره‌ای در کتاب *آثار الباقیه عن القرون الخالیه* اثر ابوریحان بیرونی که در آن، کی‌خسرو را برابر کوروش قرار داده (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۵۲) این فرض را تقویت کرده است.

نکته‌ای اساسی و نهفته در این جاست که هم بر مبنای دیگر اطلاعات آماری کتاب یادشده بیرونی و هم پیرو نوشته‌های دیگر روزگار اسلامی، چنین استناد تکارجاعی به یک نام‌نامه و با منبعی نامشخص را دچار چالش می‌کند، و بنابراین چندان معتبر نیست. در تاریخ طبری، ریز این تناقضات و ناهمخوانی‌های زمانی تا بدانجاست که مرگ بهمن به سال سیزدهم شهریاری کوروش و مرگ کوروش به سال چهارم شهریاری همای دانسته شده است (طبری، ۱۳۵۳: ۴۶۰/۲) که به دلایل ذکر شده، نمی‌تواند درست باشند و از طرف دیگر نیز نشان می‌دهند که استناد بر یک سند دوره اسلامی چون اثر بیرونی، موارد به چالش‌کننده‌ای در مقیاس زمانی خود دارد. البته در گزارش طبری، این کوروش پسر خشایارشا معرفی شده و با کوروش مورد نظر (در طبری کوروش غیلمی) متفاوت توصیف شده (شاید منظور، اشاره‌ای اساطیری به کوروش اول و یا دوم بوده) که کار تاریخ‌نگاری اسلامی را آشفته‌تر ساخته است. مسعودی نیز درباره‌ی کوروش، چنین نوشته است که او بنا به روایتی، شاهی وابسته به بلخ بود و پیرو گزارشی دیگر، شاهی مستقل بر شمرده می‌شد که سال‌ها پس از بهمن می‌زیست (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱۲۸/۱). اشاره به هم‌عصر بودن بهمن و کوروش یا قرار دادن کوروش پس از روزگار بهمن (و در نتیجه پس از کی‌خسرو) از طرف

این مورخ روزگار اسلامی، ایرادی دیگر بر فرضیه هم‌سان‌پنداری کوروش و کی‌خسرو برپایه آن هم تنها یک فهرست از چند فهرست مندرج در کتاب *آثار الباقیه عن القرون الخالیه* و دیگر متون دوره اسلامی محسوب می‌شود. افزون بر آن، مشابه گزارش دوم مسعودی در *تاریخ طبری* نیز دیده می‌شود (طبری، ۱۳۵۳: ۴۸۷/۲) و حمزه اصفهانی نیز آورده است که بنی‌اسرائیل بهمن را به زبان خود کوروش می‌دانند (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۸) که این دو نیز پایه‌های فرضیه یادشده را سست‌تر می‌سازند.

روی هم رفته، چنین فرضی بیشتر بر مبنای صورتی ظاهر و دارای چندین اشکال بنیادین به قرار زیر است:

(۱) چنان که بیان شد، میزان همسانی میان بخش اول از شخصیت داراب و کوروش بزرگ بسیار ملموس‌تر و دقیقاً منطبق بر کردارهایی مشابه است و بنابراین، در یک سند چون *شاهنامه*، حضور دو کوروش معنا و توجیهی ندارد.

(۲) کی‌خسرو در اساطیر جایگاهی پیش از موقعیت گاه‌نگارانه و زمانی زرتشت دارد، ولی کوروش یا داراب، کاملاً موقعیت‌هایی پس از زرتشت دارند.

(۳) تفاوت‌های میان کی‌خسرو و کوروش در زندگی‌نامه، بسیار بیشتر و چشم‌گیرتر از شباهت‌های یادشده است. پدر کی‌خسرو (سیاوش) کشته شد، ولی پدر کوروش (کمبوجیه یکم) نه تنها کشته نشد، بلکه در جایگاه شاهی نیز قرار داشت.

(۴) در اسطوره کی‌خسرو، پسر او جانشینش نشد، اما در سرگذشت تاریخی کوروش بزرگ، پسر ارشدش پس از او بر تخت نشست.

در کتاب یادشده از ابوریحان بیرونی، در موارد متعدد دیگری که از کی‌خسرو (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۴۸-۱۴۹ و ۱۵۱) و کوروش (همان: ۱۳۰) یاد شده، نویسنده از آن‌ها به صورت شخصیت‌هایی مستقل از هم نام برده و هیچ اشاره‌ای به همسانی این دو نکرده است، بلکه صرفاً در میان نام‌نامه‌ها، این مسأله را در یک فهرست که به گفته خودش، به نقل از «منابع اهل مغرب» (۴) بوده است، قرار داده (همان: ۱۵۱) و جایی هم نگفته که این نظر اوست. گفتنی است منابع غربی در دست او (*Canon* از بطلمیوس، مطابق سیاهه‌ی شاهان کلدانی و نام‌نامه‌هایی در *Chronicle* از اوسیبوس و البته *تورات*)، مطلقاً ماهیتی به نام کی‌خسرو را نمی‌شناخته‌اند و تا کنون نیز یک سند غربی قدیمی که مستقیماً یا به نقل از نویسنده‌ای دیگر به کی‌خسرو اشاره کند و یا برابری کی‌خسرو را با کوروش مطرح کند، به دست نیامده است.

۵) توجه به این نکته‌ی بسیار مهم ضروری است که در همان تک فهرست اشاره شده در شماره قبلی، نام کوروش یکباردیگر و به صورت «قورس» آمده و این بار او نه با کی خسرو، بلکه برابر با لهراسپ فرض شده است (همان: ۱۵۲) و همین امر موجب نقض باور استنادی به چنین فهرستی است.

۶. تحلیل داده‌ها

می‌دانیم که پیرو گزارشی از مسعودی، اردشیر بابکان از این هراسناک شده بود که پایان هزاره‌ای که روزگار شهریار او در آن جای داشته نزدیک است و از این رو، دست به تغییر آمارها و دخالت در شمار سال‌های حکومت پیشینیان زد (مسعودی، ۱۳۸۶: ۹۱-۹۲). این هزاره که هزاره نهم در جهان‌بینی متأخر زرتشتی تعریف می‌شود، با آشوبی به پایان می‌رسیده است، آشوبی که منطقی‌تر پس از حمله اعراب، در رونوشت‌های به روز شده در مورد محتوای هزاره‌ها، برابر با این واقعه و سقوط ساسانیان قرار داده شده است. پیرو گاهنگاری هزاره‌ها، هزاره‌ی نخست هزاره تازش اهریمن است که در پایانش جمشید اره شد. هزاره‌ی دوم هزاره‌ی ضحاک ستمگر است. هزاره‌ی سوم، سرآغاز آن با فریدون است. اما هزاره‌ی مورد بحث که مدنظر این مقاله است، از سال سی‌ام شهریار ویشتاسپ کیانی در بلخ آغاز می‌شود و شهریار بهمن، همای، داراب و دارا، اسکندر و «کرده‌خدایان» و اردشیر بابکان را نیز دربرمی‌گیرد (بندهش، ۱۳۸۰: ۱۳۹-۱۴۰). این مسأله به وضوح نمایانگر فاصله‌ای نزدیک به یک هزار سال ولی کمتر میان سال تاج نهادن اردشیر (۲۲۶ م.) و سال یک هزاره (ورود زرتشت به بلخ در سال سی‌ام سلطنت کی ویشتاسپ) است که طبیعتاً دوران اشکانی را نیز دربرمی‌گرفته است. درباره چگونگی امکان شناخت مورخان قدیمی از زمان سرآغاز سلسله اشکانی یک استناد مهم وجود دارد. بر مبنای گزارشی از اوسیبوس (متاخر نسبت به اردشیر بابکان) به نقل از منابع خود که از آن‌ها با نام «برخی نویسندگان» یاد می‌کند، تاریخچه‌ای از بازی‌های المپیک قدیم یونان مکتوب بوده که در لابه‌لای آن‌ها، به هم‌عصری برخی از وقایع تاریخی با هر کدام از المپیک‌ها اشاره شده است. یکی از این موارد، اشاره به قیام آرشک (اول) در سال یکم از المپیک صد و سی و سوم (برابری ۲۴۷/۲۴۸ پ.م.) است (Eusebius, chronicle: 207-208) که به خوبی، سرآغاز تاریخ اشکانیان را نشان می‌دهد. این مسأله در کنار زمان کشته شدن اردوان، آخرین شاه از دودمان یادشده به دست اردشیر (۲۲۴ م.)،

درازی حکومت اشکانیان (برابر با ۴۷۲ سال) را برای مطالعه‌گر روزگار اولیه ساسانی قابل تفهیم می‌سازد. این که مسأله اسکندر و جانشینان او در فلات ایران و میان‌رودان (سلوکیان) در قالب حکومت کرده‌خدایان مطرح شده است، تکمیل‌کننده مبحث پیشین محسوب می‌شود.

از سوی دیگر، درباره مسأله امکان آشنایی ساسانیان با داده‌های تاریخ هخامنشی، دو سند موثق و بی‌چون و چرا در دست است که نشان می‌دهد درباره‌های اردشیر بابکان و شاپور دوم با تاریخ روزگار کهن آسیای غربی و اروپایی آشنا بوده‌اند و آن را به رومیان هم گوشزد کرده بودند. این مسأله پیرو بند چهارم از کتاب هشتم دیو کاسیوس و بند دوم از کتاب ششم هرودیان، یک بار در روزگار اردشیر بابکان (تا دریای اژه) (DioCassius, *Roman history*;) و پیرو بند پنجم از کتاب هفدهم «آمیانیوس مارسلینوس»، یک بار نیز در روزگار شاپور دوم (تا رود استرومون و مرزهای مقدونیه) (Ammianus Marcellinus, *Roman history*) صورت گرفته بود. نکته‌ی بسیار جالب و استثنایی در گزارش هرودیان این است که او آشکارا نوشته اردشیر بابکان «کوروش» را می‌شناخته و از فرمانروایی کهن پارسیان از کوروش تا داریوش سوم و سرزمین‌های آسیایی آن کاملاً آگاهی داشته است و این را به امپراتور روم نیز فهمانده بود. این مسأله یعنی استناد اردشیر بابکان به محتوای مدارک داخلی و مرتبط با تاریخ کوروش و هخامنشیان، باید در پیوند با زمانی بوده باشد که هنوز به فرمان او، دربار در آن‌ها - مورد اشاره مسعودی - دست نبرده بود. احتمالاً از همین رو است که می‌بینیم برعکس اردشیر، شاپور دوم، نزدیک به یک سده بعد، ادعای بازگرداندن خاک نیاکان خود را نه مانند اردشیر بر مبنای مستندات داخلی، بلکه پیرو ارجاع به سندهای غربی مطرح کرده است. هم‌چنین گویا در نتیجه همین کار روزگار اردشیر بوده که در تاریخ ملی گردآوری شده در روزگار پایانی ساسانی، داستان کوروش تا ابتدای شهریاری داریوش سوم با داستان کلی و اسطوره‌ای داراب توصیف شده است و ردی از این روایت، حتی در عصر ساسانی میانه و نزدیک به زمان اردشیر نیز یافت نمی‌شود.

توجه به شناخت کامل پروکوپئوس از کیستی کوروش بزرگ و بر مبنای محتوای کتاب کوروش‌نامه یا آموزش کوروش (Κύρο παιδεία) از یک سو و اشاره‌ی این نویسنده به وجود شهری در سرزمین رومی سوریه به نام «کورُس» (Κύρρος) که پیشتر به دست یهودیان ساخته

و به یاد شاه پارسی یادشده نام‌گذاری شده بود (بعدها این شهر را سپاه خسرو یکم انوشیروان تصرف کرد) از سوی دیگر و همچنین وصف پیشینه‌ی نام این شهر و انتساب آن به نام و داستان کوروش نزد رومیان شرقی در روزگار ساسانیان (Procopius, *Of the Buildings of Justinian*: Introduction, II: 11)، موضوع بسیار مهم دیگری است که از امکان شناخت کوروش نزد تاریخ‌نگاران دربار ساسانی از طریق داده‌ها و نیز مردمان این سرزمین خبر می‌دهد. این که اهمیت تاریخچه‌ی این شهر در روزگار پروکوپئوس آن چنان بر سر زبان‌ها بوده که از میان آن همه شهر، نویسنده بیزانسی به آن پرداخته است، این احتمال را پدید می‌آورد که پس از تصرف آن به دست ساسانیان، اطلاعات مذکور به گوش تاریخ‌نگاران دربار ایران‌شهر نیز رسیده باشد، اما این که چرا هیچ تغییر نگرشی در تاریخ‌نویسی ساسانی رخ نداد و ما در متون پهلوی، اثری از اشاره‌ی روشن به هخامنشیان نمی‌بینیم، مسأله‌ای است که در ادامه به علت آن پرداخته می‌شود.

مورد بعدی، واریسی محتوای کتاب *تاریخ ارمنیان* نوشته «موسی خورنی» (موسس خورناتسی) است که در سده پنجم میلادی آن را نوشته است. درباره کتاب وی، توجه به این مسأله اساسی است که منابع سرآغاز تاریخ او به نقل از خودش، نوشته‌های شخصی آشوری تبار به نام «مارآپاس کاتینا» بوده است که در زمان چیرگی یک شاه مقتدر اشکانی که او را «آرشاک» و کشنده «آنتیوخوس» خوانده، به تختگاه او در میان‌رودان می‌رود و از او درخواست می‌کند تا امکان دسترسی به اطلاعات بایگانی دربار را داشته باشد و بتواند بر مبنای آن داده‌ها، تاریخ ارمنیان را استخراج کند و بنویسد (خورنی، ۱۳۸۰: ۷۴-۷۵). خورنی اصل این منبع را به زبان کلدانی (احتمالاً به صورت الواحی به خط میخی و به زبان اکدی روزگار بابلی نو) معرفی کرده است که اسکندر نسخه‌ای از آن را به یونانی برگرداند و همین نسخه، مورد استفاده مارآپاس کاتینا قرار گرفت (همان: ۷۵). با توجه به توصیفات تاریخی ارائه شده، این آرشاک شاه در میان‌رودان که کشنده آنتیوخوس توصیف شده است، بایستی اشاره به ماجرای درگیری فرهاد دوم (۱۲۷-۱۳۲ پ.م) - همراه با روگرفتی تلفیقی از قدرت و دامنه تصرفات مهرداد اول - با آنتیوخوس هفتم (۱۲۹-۱۶۴ پ.م) و در نتیجه مرتبط با حدود سال‌های ۱۲۹ تا ۱۲۷ پیش از میلاد باشد. در این خصوص، ذکر چند نکته پر اهمیت است:

(آ) آن اطلاعات در پیوند با شروع تاریخ منطقه و ارمنیان نزد موسی خورنی به نقل از مارآپاس کاتینا و او نیز به نقل از بایگانی دربار اشکانی، بسیار شبیه اطلاعاتی است که دیودور در

کتاب دوم خود (Diodorus, *The Library of history*) به نقل از کتسیاس ارائه کرده است (برمبنای اشاره فوتیوس و نیز دیودور در بند ۳۲ از کتاب دوم خود، کتسیاس اطلاعات خود را از داده‌های منتسب به بایگانی درباره هخامنشی گردآوری کرده است؛ بنگرید به خلاصه فوتیوس، ۱۳۸۰: ۱۵؛ Diodorus, *The Library of history*). در هر دو مورد، داستانی اساطیری و مشابه از نینوس و وجود روایاتی از شاهان منتسب به ارمنی و مادی که معاصر با همین نینوس اسطوره‌ای توصیف شده‌اند، دیده می‌شود که آشکارا نشان می‌دهند آبشخور هر دو گزارش از «یک زنجیره اطلاعات بایگانی شده» از دوره هخامنشی (و احتمالاً ماقبل آن) تا اشکانی بوده است.

ب) در گزارش موسی خورنی، به طور جالبی از داستان ضحاک (با آوای مشابه با آخرین پادشاه ماد) و فریدون گزارشی نوشته شده است که عملاً نشان می‌دهد شکل روایی و داستانی این اسطوره، دست‌کم و برمبنای زمان روزگار مارآپاس کاتینا، قدمتی تا دوران اشکانی داشته است (اگر ماخذ اطلاعات بایگانی دربار را تا دوران هخامنشی به عقب ببریم). این موضوع نشان می‌دهد که دست‌کم در روزگار یادشده، آن بخش از تاریخ اساطیری نزد آگاهان تاریخ شناخته شده بود. در ادامه موسی خورنی، درباره صورت اصلی نام این ضحاک نیز مطلبی ارائه کرده و آن را به منبعی میان‌رودانی ارجاع داده است (خورنی، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۱۵).

ج) در گزارش موسی خورنی، به طور واضح به کوروش و ماجرای درگیری او با آخرین پادشاه ماد که او را «آزی‌دهاک» خوانده است، اشاره شده (همان: ۱۰۲-۱۰۵) که نشان می‌دهد به روزگار موسی خورنی (قرن پنجم میلادی)، این قرائت شرقی از تاریخ کوروش در دسترس بوده و نیز مستدل می‌سازد که در روزگار منبع او (مارآپاس کاتینا در عصر اشکانی)، در اطلاعات دربار، داده‌های مرتبط با کوروش وجود داشته است و این منطبق با همان مطالب بیشتری است که در مورد آگاهی اردشیر بابکان از این اطلاعات و محو شدن آن‌ها پس از او بیان شد. به عبارت دیگر، دربار اردشیر، دانسته‌های مکتوب مرتبط را از بایگانی تیسفون و ایرانیان زدوده، اما نسخه ارمنی از این واقعه دور مانده است.

اما نکته بعدی که موضوع اصلی پژوهش پیش‌رو است، وجود دو شخصیت با نام کوروش در حدود مرزی شاهنشاهی ساسانی با رومیان است. این اشخاص عبارت‌اند از: «کوروش یکم؛ اهل ادسا» (*Cyrus I of Edessa*)؛ مرگ در سال ۷۰۷ سلوکی (Cowper, 1864: 33)؛ «کوروش دوم؛ اهل ادسا» (*Cyrus II of Edessa*)؛ مرگ در سال ۸۰۹ سلوکی (Ibid.: 35). این موارد غیر از دو کوروش دیگر مسیحی و مرتبط با شهر اسکندریه هستند و از آن‌جا که آن دو مرتبط با جغرافیای ساسانی نمی‌شوند، در بحث مقاله فعلی قرار نمی‌گیرند.

چنان‌که دیده می‌شود، در روزگار معاصر با بهرام چهارم (۳۹۹-۳۸۸ م.)، نوه شاپور دوم، کوروش اول ادسا فوت کرده بود. این به آن معنی است که روزگار زندگی او شامل عصر شاپور دوم نیز می‌شده است. از آن‌جا که شاپور دوم در نامه خود، مرجع حدود متصرفات نیاکان دور پارسی را به متون رومی-یونانی نسبت داده است و نیز با توجه به وجود آثار شناخت از کوروش در حدود مرزی دو قلمرو ساسانی و رومی، گویا این اطلاعات از همین گستره جغرافیایی می‌توانسته در اختیار دربار شاپور قرار گرفته باشد. از طرف دیگر، مرگ کوروش دوم ادسا نیز در سال ۴۹۸ میلادی، برابر حدود اواخر سلطنت جاماسپ و یا اوایل دور دوم پادشاهی قباد اول می‌شود. به عبارتی، زندگی او هم‌زمان با شاهانی چون پیروز اول و بلاش ساسانی بوده است و تقریباً اثری از آشنایی تاریخ‌نگاران ساسانی با تاریخ هخامنشیان در آن دوران در دست نیست. این‌که ادسا پس از فتوحات شاپور دوم، به عنوان یک شهر مرزی رومی شناخته شده اما از منظر اقتصادی و فرهنگی، بر محدوده ساسانی هم‌جوار خود تاثیرگذار بوده است، می‌تواند بیانگر نقش آن شهر به عنوان دروازه‌ای برای انتقال اطلاعات تاریخی عصر هخامنشی به مناطق غربی ساسانیان بوده باشد.

۷. آنچه اردشیر بابکان از تاریخ کاسته است

در این‌جا، مسأله وجود یا نبود تاریخی چهره‌های سلسله کیانی از روزگار کی ویشتاسپ به بعد و کردارهایشان نیست، بلکه آن‌چه بیان می‌شود، واریسی مطابقت محتوای این داده‌های اسطوره‌ای با شواهدی است که به زبان باستان‌شناسی تحلیل شده‌اند.

چنان‌که بیان شد، اردشیر اسنادی را که در آن‌ها از کوروش بزرگ و کردارهایش یاد شده بود و مرجع نامه‌اش به رومیان محسوب می‌شد، به جهت هراس از نزدیک شدن به پایان آشوب هزاره‌ای که در آن قرار داشت، دستکاری کرده بود. در این راستا، گفته شد که این مسأله شامل کاستن ۲۰۰ سال از تاریخ هخامنشی (فتح بلخ به دست کوروش بزرگ در ۵۴۸ پ.م. تا تاج‌گذاری داریوش سوم در ۳۳۶ پ.م) بوده است که فاصله دویست و دوازده ساله مذکور را با سلطنت اساطیری و دوازده ساله داراب پرکرده‌اند. از طرفی، ذکر شد که از چه طریقی، اردشیر امکان آشنایی با زمان سرآغاز حکومت اشکانیان (۴۷۲ سال) و در نتیجه طول مدت این حکومت را داشته است و بیان شد که به چه اندازه از آن دوره را نیز کاسته است که بازتاب اثرات این کار او (مدت حکومت باقی‌مانده برای سلسله اشکانی) طبق

محتوای بندهش، عدد دویست و اندی سال و طبق گزارشی از بیرونی (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۵۸-۱۵۹)، دویست و شصت و شش سال است. بدین گونه دویست و شش سال نیز از این دوره کاسته شده است. اما فاصله اردشیر بابکان تا سال اول هزاره که برابر با سال سی‌ام از سلطنت شبه تاریخی ویشتاسپ در بلخ بوده (ورود زرتشت در چهل و دو سالگی به دربار او)؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۷۷/۲ و ۴۸۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱؛ گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۳۶ و بندهش، ۱۳۸۰: ۱۳۹)، طبق بندهش چنین ثبت شده است:

سال سی‌ام شهریاری ویشتاسپ کیانی و ادامه سلطنت او، شهریاری بهمن، شهریاری همای، شهریاری داراب، شهریاری دارا، دوران اسکندر و کرده‌خدایان و حضور اردشیر بابکان در همین هزاره (بندهش، ۱۳۸۰: ۱۳۹-۱۴۰).

چنانچه بخواهیم بازسازی کوچکی بر مبنای محتوای متون و نیز مطابقت‌های باستان‌شناختی انجام دهیم، چنین پیشنهادی ممکن می‌شود:

۱) آن‌چه اردشیر در سال ۲۲۶ م. دید: مدت زمان سلطنت اشکانیان (۴۷۲ سال) + مدت زمان حکومت اسکندر و جانشینان او تا قیام ارشک (۸۲ سال) + سلطنت دارا (۶ سال) + مدت زمان حکومت پارسیان از فتح بلخ به دست کوروش بزرگ تا تاج‌گذاری دارا (۲۱۲ سال) + سلطنت آخرین کوی بلخ (اسطوره همای برای؟ سال) + سلطنت کوی یا کوی‌های پیش از آخرین کوی بلخ (اسطوره بهمن برای؟ سال) + مدت زمان شاهی ویشتاسپ (؟ سال حیات او پس از مرگ زرتشت +؟ سال سلطنت او پس از ورود زرتشت به بلخ در سال سی‌ام پادشاهی‌اش، برابر با اول هزاره جاری) = کمتر از هزار سال، ولی در آستانه رسیدن به آن.

۲) آن‌چه اردشیر اعمال کرد و صورت محتوای اسناد بایگانی چنین شد: کسر ۲۰۶ سال از مدت زمان سلطنت اشکانیان (مانده: دویست و اندی سال در بندهش و ۲۶۶ سال در گزارشی همخوان با آن از بیرونی) (بنگرید به قبل‌تر) + مدت زمان حکومت اسکندر و جانشینان او تا قیام ارشک در همه فهرست‌های شرقی شاهان اشکانی (۸۲ سال) + افزودن ۸ سال به سلطنت دارا (۱۴ سال) + حذف کامل صورت تاریخی وقایع دوره هخامنشی (۲۱۲ سال) از زمان فتح بلخ به دست کوروش بزرگ (۵۴۸ پ.م.) تا ابتدای سال تاج‌گذاری دارا (۳۳۶ پ.م.) و تبدیل آن به ۱۲ سال پادشاهی اساطیری داراب +

سلطنت آخرین کوی بلخ (اسطوره همای بین ۳۰ الی ۳۲ سال) + سلطنت بهمن پدر همای (بین ۸۰ تا ۱۱۲ سال) + ۹۰ سال باقی مدت زمان شاهی ویشتاسپ پس از ورود زرتشت به بلخ در سال سی‌ام پادشاهی‌اش، برابر با اول هزاره جاری) و با لحاظ کردن ۲ سال فاصله بین مرگ اردوان (۲۲۴ م.) و تاج‌گذاری اردشیر (۲۲۶ م.) = تبدیل فاصله خود با سرآغاز هزاره جاری به میزان دست پایین ۵۶۶ سال و دست‌بالا ۶۱۰ سال (کسر ۲۰۰ سال از دوره هخامنشی ماقبل دارا + افزودن ۸ سال به سلطنت دارا + کسر ۲۰۶ سال از پادشاهی اشکانیان = کاهش ۳۹۸ سال تاریخ از محتوای اسناد).

۳) بازسازی اسناد به آن‌چه پیش از دست بردن در آن‌ها بوده‌اند: سال یکم اردشیر: ۲۲۶ م. + ۲ سال فاصله تا مرگ اردوان + ۴۷۲ سال اشکانی (۲۲۴ م. - ۲۴۸ پ.م.) + ۸۲ سال چیرگی اسکندر و جانشینانش تا قیام ارشک (۲۴۸ - ۳۳۰ پ.م.) + ۶ سال سلطنت داریوش سوم (۳۳۰ - ۳۳۶ پ.م.) + ۲۱۲ سال فاصله سال یکم داریوش سوم تا تصرف بلخ به دست کوروش بزرگ (۵۴۸ پ.م.) و برابر با پایان اسطوره سلطنت همای دخت بهمن) + [مدت نامشخص برای سلطنت آخرین کوی یا اسطوره همای + مدت نامشخص پادشاهی کوی‌های پیش از آخرین کوی بلخ برابر با سلطنت اساطیری بهمن + مدت مجهول سلطنت ویشتاسپ پس از ورود زرتشت به بلخ]. اما بازه زمانی ذکر شده داخل قلاب [] که در اساطیر، بین ۱۹۰ (۹۰ ویشتاسپ + ۸۰ بهمن + ۲۰ همای) تا ۲۳۴ (۹۰ ویشتاسپ + ۱۱۲ بهمن + ۳۲ همای) سال است از دریچه شواهد باستان‌شناختی قابل پیگیری است.

۴) بازه زمانی درون [] که همان فاصله توصیف زرتشت تا داراب در اساطیر است: به زبان باستان‌شناسی، برابر با "فاصله ورود کوروش بزرگ به بلخ در نیمه سده ششم پیش از میلاد (۵۴۸ پ.م.) و در دوره سوم از فرهنگ یاز (Yaz III) در حدود آسیای میانه و شمال افغانستان" تا "نخستین اثرات شدت‌گیری تدفین به سبک دخمه کردن در اواسط دوره دوم فرهنگ یاز (Yaz II؛ اواخر فاز A) در سده هشتم پیش از میلاد و شروع جنبش فرهنگی اصطلاحاً «طوفان بلخی» که آن را به حدود پایانی عصر کوی‌های نخستین و پیش از کوی‌های متاخر نسبت داده‌اند (Boroffka & Sverchkov, 2016: 13) = حدود صد و پنجاه تا دویست سال فاصله از منظر باستان‌شناسی فرهنگ یاز تاریخ ورود کوروش بزرگ به بلخ.

۵) چنانچه بخواهیم فاصله زمانی مورد ب را که در اسطوره، به صورت ۹۰ سال سلطنت سلطنت‌ویشتاسپ (از ۱۲۰ سال) پس از ورود زرتشت + سلطنت بهمن و همای وصف شده، بازسازی تاریخی کنیم:

۵/آ: از ورود زرتشت به بلخ در چهل و دو سالگی تا مرگ او در هفتاد و هفت سالگی (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱؛ گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۳۶ و دینکرد هفتم، ۱۳۸۹: ۲۴۷): ۳۵ سال؛
 ۵/ب: از مرگ زرتشت تا مرگ ویشتاسپ: ۱۰ سال (بلعمی، ۱۳۸۶: ۵۹۹) = جمع ۴۵ سال مانده سلطنت ویشتاسپ که نصف صورت اساطیری است و گویا اردشیر آن را دوبرابر کرده است. بر روی هم = ۴۵ سال سلطنت ممکن برای ویشتاسپ پس از ورود زرتشت به بلخ. در ادامه:

۵/پ: ۴۵ سال مذکور + ۱۰۰ تا ۱۴۴ سال سلطنت اساطیری بهمن و دخترش = حدود ۱۴۵ تا ۱۹۰ سال فاصله "ظهور زرتشت در بلخ" تا "انتقال قدرت در بلخ از همای به داراب" بر مبنای محتوای متون اساطیری. چنان که بیان شد، حالت علمی این مسأله، تحولات میانی دوره یاز II در آسیای میانه و شمال افغانستان تا تصرف بلخ به دست کوروش بزرگ در تاریخ می‌شود؛ در ادامه:

۵/ت: بر روی هم و بر مبنای دو حد پایین و بالا: ۲۰۰-۱۵۰ سال فاصله ورود کوروش به بلخ تا ورود زرتشت به بلخ + ۲۱۲ سال فاصله تصرف بلخ به دست کوروش بزرگ تا آغاز سلطنت داریوش سوم + ۶ سال شاهی داریوش سوم + ۸۲ سال چیرگی اسکندر و جانشینانش بر فلات ایران تا قیام ارشک + ۴۷۲ سال طول حکومت اشکانی تا مرگ اردوان (۲۲۴ م.) + ۲ سال تاج‌گذاری اردشیر بابکان (۲۲۶ م.) و هراس او از مشاهده نزدیکی پایان هزاره در اسناد: ۹۲۴ سال فاصله اردشیر تا سرآغاز هزاره با لحاظ کردن حد پایین (۱۵۰ سال) و ۹۷۴ بر مبنای در نظر گرفتن حد بالا (۲۰۰ سال).

چنان‌که واضح است، فاصله زمانی اردشیر تا اول هزاره جاری در بازه میان این دو عدد قرار داشته و این مسأله، دقیقاً چرایی نزدیکی و هراس اردشیر از آشوب فرضی در ذهن او و محتوای متون دینی را نشان می‌دهد.

توجه به یک پرسش در این جا ضروری است و آن این که چرا در روزگار جانشینان اردشیر، به ویژه دورانی که امکان آشنایی با محتوای متون یونانی برای تاریخ‌نگاران دربار وجود داشته است، باز هم رویکرد بازسازی داده‌های از دست رفته نزد ساسانیان دیده نمی‌شود؟ در واقع علت باز نگرداندن ۲۰۰ سال تاریخ زدوده شده از سوی جانشینان اردشیر را می‌توان در دو مورد اصلی جست‌وجو کرد:

۱- بازسازی نیازمند احتیاج است و دربار ساسانی نیاز اقتصادی یا ایدئولوژیک به این کار نداشته است.

۲- با بازگرداندن آن داده‌ها، دگربرار پایان هزاره به شاه زمان نزدیک می‌شد و نتیجه، همان آشفتگی روانی- مذهبی روزگار اردشیر می‌شد. از همین روست که دربار ساسانی راه حل پیشین خود را خنثی نکرد، زیرا آشوب پایان هزاره، مسأله‌ای مقطعی وابسته به عصر مشخصی نبود و قرار بود در آینده پیش آید و برای دربار، بهتر بود که این آینده دور باشد. دانستن این مسأله مهم است که نتیجه کار اردشیر، یعنی به عقب افتادن پایان هزاره به ۴۰۶ (۲۰۰ + ۲۰۶) سال بعد، دقیقاً شرایط روانی (نزدیکی به آشوب) حاکم بر زمان تاج‌گذاری او (۲۲۶ م.) را به سال ۶۳۲ میلادی منتقل کرد، سالی که درست با تاج نهادن یزدگرد سوم برابر است و با توجه به این موضوع، اکنون شاید بتوان دریافت که چرا اوضاع دربار ساسانی پس از روزگار خسرو دوم (از ۶۲۸ م. به بعد) چنان آشفته شد که سر رشته تدبیر در امور از دست رفت. این که امیدوار بودن و خوش‌بینی به آینده از منظر ذهنی یک عامل تاثیرگذار بر شرایط روان‌شناختی جوامع محسوب می‌شود و جامعه‌ی ساسانی و از جمله دربار آن، امید خود را به اصلاح امور از دست داده بودند، وضعیتی است که بازتاب آن به خوبی از درون‌مایه نامۀ رستم فرخ‌زاد به برادرش دیده می‌شود (شاهنامه فردوسی، ۷/پادشاهی یزدگرد، بخش ۲: ۵۶-۶۰، ۶۳-۶۴ و ۱۴۸-۱۴۵):

ز چارم همی بنگرد آفتاب	کزین جنگ ما را بد آید شتاب
ز بهرام و زهره است ما را گزند	نشاید گذشت ز چرخ بلند
همان تیر و کیوان برابر شدست	عطارد به برج دو پیکر شدست
چنینست و کاری بزرگست پیش	همی سیر گردد دل از جان خویش
همه بودنی‌ها ببینم همی	وزو خامشی برگزینم همی

[...]

ستاره نگردهد مگر بر زیان	کزین پس شکست آید از تازیان
کزین تخم گیتی کسی نسپرد	برین سال چارصد بگذرد
[...]	
کفن جوشن و خون کلاه منست	که این قادسی گورگاه منست
تو دل را بدرد برادر مبنند	چنینست راز سپهر بلند
فدا کن تن خویش در کارزار	دو دیده ز شاه جهان بر مدار
چو گردون گردان کند دشمنی	که زود آید این روز آهریمنی

۸. نتیجه‌گیری

دیده شد که بر مبنای داده‌های موجود در متون تاریخی، داده‌های درباری فرمانروایی اشکانی محتوای مرتبط با شناخت کوروش را نزد آگاهان تاریخ ایرانی نشان می‌دهد و این اطلاعات تا روزگار اردشیر بابکان در دسترس دربار بوده است و حتی بر مبنای آن، اردشیر به نام کوروش و متصرفات او اشاره کرده بود. پس از آن که به جهت باوری مرتبط با جهان‌بینی زرتشتی و بر مبنای این مسأله که اردشیر بابکان، فاصله خود تا زرتشت و سال نخست از هزاره‌ایرا که در آن قرار داشت نزدیک به هزار سال می‌دانست (و این با یافته‌های باستان‌شناختی از فرهنگ یاز II نیز همخوانی دارد)، شاه ساسانی یادشده تغییراتی در محتوای اسناد شرقی انجام داد که آثار این عمل، قابل ردیابی است. نتیجه کار اردشیر موجب شد تا اطلاعات یادشده چنان مشوش شوند که شاپور دوم برای بیان داده‌هایی مشابه با محتوای نامه اردشیر به رومیان، ناچار به استناد و ارجاع به منابع غربی شد که در این مقاله، محل آشنایی با مراجع مذکور شهر ادسا معرفی شده است. همین اتفاقات پیش‌آمده بود که رفته‌رفته، موجب پاک شدن کمابیش کامل خاطره تاریخی کوروش و بخش بزرگی از تاریخ هخامنشیان نزد تاریخ‌نویسان درباری روزگار ساسانی شد.

افزون بر آن، برخورد با شخصیت‌هایی مسیحی با نام کوروش اول ادسا و کوروش دوم ادسا معاصر با روزگار میانی ساسانی و تحلیل آن در این مقاله، نشان داد که مسأله امکان وجود مستندات مکتوب و در نتیجه آگاهی از هویت و تاریخ کوروش و شاید هخامنشی نزد جامعه ساسانی در میان‌رودان و در روزگار پس از اردشیر بابکان نیز قابل تأمل بوده است.

منابع

- ابن العبری، غریغوریوس بن هارون. *مختصر تاریخ الدول*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۷.
- بابادی، امین و آرزو رسولی. *هخامنشیان در شاهنامه و روایت ملی*. پژوهشنامه ادب حماسی. سال هفدهم. شماره اول. پیاپی ۳۱. بهار و تابستان. ۸۹-۱۲۲. ۱۴۰۰.
- بلعمی، ابوعلی. *تاریخ بلعمی*. ترجمه و تصحیح محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: هرمس. ۱۳۸۶.
- بندش، ترجمه مهرداد بهار. چاپ دوم. تهران: توس. ۱۳۸۰.
- بیرونی، ابوریحان. *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*. ترجمه اکبر دانا سرشت. تهران: ابن سینا. ۱۳۵۲.
- تورات* (کتاب مقدس). نسخه ترجمه بروس. رابرت. اوهانس. کاراپت. ۱۸۹۵ میلادی.
- دریایی، تورج. *ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان*. ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ۱۳۹۲.
- اصفهان‌ی، حمزه (حمزه بن حسن). *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیا)*. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۶.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد. *تاریخ (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)*. پاره نخست: ایران باستان. پیشگفتار و ترجمه محمدفضالی. همراه با ترجمه مقدم زنتبرگ و دیباچه مجتبی مینویی. تهران: نقره. ۱۳۶۸.
- خالقی مطلق، جلال. «کی خسرو و کوروش». *ایران‌شناسی*. سال هفتم. بهار. شماره ۲۵. ۱۵۸-۱۷۰. ۱۳۷۴.
- خلاصه فوتیوس (خلاصه‌ی تاریخ کتسیاس. از کورش تا اردشیر)*. ترجمه کامیاب خلیلی. تهران: نشر کارنگ. ۱۳۸۰.
- خورنی، موسی. *تاریخ ارمنیان*. ترجمه ادیک باغداساریان. تهران: مولف. ۱۳۸۰.
- دینکرد هفتم. ترجمه محمدتقی راشد‌محصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۸۹.
- شهبازی، علیرضا. *تاریخچه ایده ایران. تولد امپراطوری پارس*. به کوشش وستا سرخوش کرتیس و سارا استوارت. ترجمه علیرضا کالنتریان. تهران: بهزاد. ۱۸۷-۲۱۴. ۱۳۹۲.
- شاهنامه فردوسی* ← فردوسی.
- شهبازی، علیرضا. *تاریخ ساسانیان*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۸۹.

- شهبازی، علیرضا. «ادعای نخستین پادشاهان ساسانی نسبت به میراث هخامنشیان». ترجمه محمدحیدرزاده و کلثوم غضنفری. تاریخ پژوهی. شماره ۷۱. ۱۸۱-۲۰۲. ۱۳۹۶.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی ابن ضحاک ابن محمود. تاریخ (زین الاخبار). به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب. ۱۳۶۳.
- گزنفون، کورش‌نامه. ترجمه رضا مشایخی. چاپ پنجم. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۸۴.
- گزیده‌های زادسیرم. ترجمه محمدتقی راشد محصل. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۶.
- گردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، نسخه ژول مل، چاپ دوم، جلد‌های ۵ تا ۷، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. ۱۳۵۳.
- طبری، محمدبن جریر. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. جلد‌های یکم و دوم. تهران: نشر بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۳.
- فیروزی، سورنا. «گاه‌نگاری دودمان پیشدادی و کیانی از روزگار منوچهر در عصر آهن فلات ایران». تاریخ‌اندیش. زمستان و بهار. سال دوم. شماره ۶. ۴۱-۶۴. ۱۳۹۹.
- فیروزی، سورنا. مهرآفرین رضا. موسوی حاجی. سید رسول و نیکلاس بروفکا. «واکاوی یک اسطوره در شواهد میدانی؛ باستان‌شناسی اساطیر و الغ تپه». پژوهشنامه خراسان بزرگ. پذیرش شده. زیر چاپ. ۱۴۰۱.
- مستوفی قزوینی، حمدالله. تاریخ گزیده. به کوشش عبدالحسین نوایی. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر. ۱۳۶۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. التنبیه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۸۶.
- یارشاطر، احسان. «آیا ساسانیان وارث هخامنشیان بودند؟». ترجمه آذردخت جلیلیان. جندیشاپور. سال یکم. شماره ۲. ۱۷۶-۱۹۰. ۱۳۹۴.
- Ammianus Marcellinus, *The Roman history*, book XVII, Version of the Loeb Classical Library edition, 1935. Available at (2021):
https://penelope.uchicago.edu/Thayer/E/Roman/Texts/Ammian/17*.html
- Boroffka, Nikolaus G. O. and Leonid M. Sverchkov. "The Yaz II and III pottery. Classification and Chronology viewed from Bandykhan, Southern Uzbekistan", in: *Pottery and Chronology of the Early Iron Age in Central Asia*, edired by: Marfin Wagner, Warszawa: The Kazimierz Michalowski Foundation, 2013.

- Bendezu-Sarmiento and Johanna Lhuillier. "Sine Sepulchro cultural complex of Transoxiana (between 1500 and the middle of the 1st Millennium BCE). Funerary Practices of the Iron Age in Southern Central Asia: Recent Work, old Data, and new Hypotheses", 203, *AMIT*, 45, 2013.
- Cameron George G., *Persepolis treasury tablets*, Oriental institute publication, Volume LXV, The Oriental institute of the University of Chicago, Illinois, 1948.
- Cowper, B. Harris. *The Journal of Sacred Literature and Biblical Record*, Vol. V (New Series), London: Williams and Norgate, 1864.
- Daryaee, Touraj. "On Forgetting Cyrus and Remembering Achaemenids in late Antique Iran", *Cyrus the Great: Life and Lore*, Edited by Rahim Shayegan, Boston and Washington D.C.: Ilex Foundation and the Center for Hellenic Studies Trustees for Harvard University, 221-231, 2018.
- Dio Cassius, *Roman history*, Version of the Loeb Classical Library edition, 1924. Available at (2021):
https://penelope.uchicago.edu/Thayer/e/roman/texts/cassius_dio/80*.html
- Diodorus Siculus, *Library of History*, Version of the Loeb Classical Library edition. available at (2021):
https://penelope.uchicago.edu/Thayer/e/roman/texts/diodorus_siculus/2a*.html
- Eusebius, *Chronicle*, English translation version. Attalus organization. available at (2021):
<http://www.attalus.org/translate/eusebius2.html#191>
- Garrison, Mark, B., and Margaret Cool Root. *OIP 117. Seals on the Persepolis Fortification Tablets, Volume I: Images of Heroic Encounter*, Part 1: Text. With Seal Inscription Readings by Charles E. Jones, Oriental institute publication, Volume 117, The Oriental institute of the University of Chicago, Illinois, 2001.
- Hallock, Richard, T., *Persepolis fortification tablets*. (University of Chicago. Oriental Institute Publications, Volume XCII, The Oriental institute of the University of Chicago, Illinois, 1969.
- Herodian, *History of the Roman Empire since the Death of Marcus Aurelius*, book LXXX, available at (2021):
https://www.tertullian.org/fathers/herodian_06_book6.htm
- Herodotus, (1920). *The Histories*, A Translation by A.D. Godley, Cambridge. Harvard University Press, available at (2021):
<https://catalog.perseus.org/catalog/urn:cts:greekLit:tlg0016.tlg001>
- Kent, Roland G., "The Oldest Old Persian", *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 66, No. 3, 206-212, 1946.
- Kent, Roland G., *Old Persian, Grammar, Texts, lexicon*, New Haven, Connecticut: American Oriental Society, 1950.

- Procopius, *Of the Buildings of Justinian*, A Translation by A. Stewart, Annotator: C. W. Wilson and Hayter Lewis, The Project Gutenberg eBook, Release Date: May 22, 2021, available at: https://www.gutenberg.org/files/65404/65404-h/65404-h.htm#FNanchor_56
- Van Dijk, Jan, J.A, *Vorläufiger Bericht über die Ausgrabungen in Uruk-Warka* 18, 53-60, 1962.
- Yarshater, Ehsan, “Iranian Historical Tradition”, *The Cambridge History of Iran*, Volume 3/1, Cambridge: Cambridge University Press, 2006.